

مفاهیم اجتماعی در قابوسنامه

دکتر محمدحسین مقدس جعفری، سعیده گروسی
دانشگاه شهید باهنر کرمان

خلاصه:

علی‌رغم توسعه چشمگیر دانش جامعه‌شناسی در جهان امروز، متأسفانه اندیشه‌های اجتماعی متفکران و صاحب‌نظران مسلمان تا به حال در حدی که شایسته است مورد بررسی و مطالعه واقع نشده است. بسیاری از این اندیشه‌های اجتماعی را می‌توان از لابلای آثار ادبی، سفرنامه‌ها، دیوانهای شعر، کتب تاریخی و جغرافیایی، تذکره‌ها، نصیحت‌نامه‌ها و ... که در طول چهارده قرن به وسیله متفکران مسلمان ایرانی نوشته شده‌اند، دریافت نموده و مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داد. لذا در این مقاله سعی شده است کتاب «قابوس‌نامه» که یکی از کتب مشهور ادبی فارسی است و مرحوم ملک‌الشعرا بهار در کتاب سبک‌شناسی خود از آن بعنوان «مجموعه تمدن اسلامی پیش از مغول» نام می‌برد؛ از دیدگاه جامعه‌شناختی مورد بحث و موشکافی قرار داده شود. به همین جهت در تصحیح جداگانه از کتاب مذکور که توسط استادان روانشاد دکتر غلامحسین یوسفی و سعید نفیسی تهیه شده است، مورد بازبینی و مطالعه قرار گرفت و ضمن مقایسه این دو تصحیح، نکات اجتماعی مطرح شده مورد استفاده و تجزیه و تحلیل واقع شد. شیوه پژوهش به این ترتیب اتخاذ گردید که ابتدا نکات مختلف اجتماعی در ابواب گوناگون کتاب فیش برداری شد و سپس مطالب براساس طبقه‌بندیهای موضوعی مشخص گردید و مورد بحث و تحلیل قرار گرفت. برای مثال مسائل جامعه‌شناختی مانند ازدواج، خانواده، کار و شغل، سلسله مراتب و قشربندی اجتماعی، تحرک اجتماعی، گروه اجتماعی و ... هرکدام در جای خود مورد نظر و بحث قرار گرفته‌اند. روش تجزیه و تحلیل هم چنین بوده است که پس از بحث مختصری پیرامون نظریات مؤلف، شواهدی نیز از متن کتاب با ذکر دقیق منبع

آورده شده است و سپس نتیجه‌گیری لازم نیز بعمل آمده است.
لازم به بیان است که عمده مطالب از کتاب تصحیح شده توسط دکتر
غلامحسین یوسفی مورد استفاده واقع شده است.

۱- مقدمه:

در کلیه کتب و نوشته‌ها وقتی سابقه علم جامعه‌شناسی مطرح می‌شود؛ بلافاصله نام
اگوست کنت (E. Comte) فیلسوف اجتماعی انگلیسی به میان می‌آید و بهمین ترتیب
وقتی بحث تاریخ اندیشه‌های اجتماعی می‌شود، به نام متفکران و فیلسوفانی چون
ارسطو و افلاطون در یونان قدیم برمی‌خوریم. در این میان، متأسفانه اندیشه‌های
اجتماعی متفکران و اندیشمندان مسلمان کمابیش مهجور و ناشناخته مانده است. اگرچه
اخیراً از ابن‌خلدون و اندیشه‌های اجتماعی او به عنوان پیشگام و بنیانگذار اشاراتی شده
است (جورج ریتزر)^(۱) و نیز خوشبختانه در دروس دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد
جامعه‌شناسی در ایران به نظریات و اندیشه‌های متفکرانی چون ابن‌خلدون، فارابی، ابن
مسکویه و همچنین اندیشمندان متأخری نظیر اقبال لاهوری، سیدجمال‌الدین
اسدآبادی، استاد مطهری، دکتر شریعتی و دیگران پرداخته شده است؛ اما هنوز هم
آنچنانکه شایسته است عمق و اساس اندیشه‌های اجتماعی متفکران مسلمان شناخته
نشده است.

بسیاری از اندیشه‌های اجتماعی مسلمانان متفکر، بویژه ایرانیان را می‌توان از لابلای
آثار ادبی، سفرنامه‌ها، دیوانهای شعر، کتب تاریخی و جغرافیایی، تذکره‌ها،
نصیحت‌نامه‌ها و ... که در طول چهارده قرن نوشته شده‌اند؛ کشف نموده، مورد بررسی و
تجزیه و تحلیل قرار داد. با مطالعه این متون، در خواهیم یافت که چگونه مباحث نوین
جامعه‌شناختی، اعم از جامعه‌شناسی عمومی و یا تخصصی مانند حوزه‌های سیاسی،
آموزش و پرورش، خانواده، ایلات و عشایر، روانشناسی اجتماعی و ... که ظاهراً
خاستگاه آنها را در مغرب زمین و اندیشه‌های اجتماعی غربی می‌جوئیم؛ به وسیله
مسلمانان اندیشمند شناخته شده و به بحث و موشکافی آنها پرداخته‌اند.

علاوه بر مسأله ذکر شده؛ مطالعه و بررسی این متون، ما را با نحوه زندگی اجتماعی
مسلمانان در قرون گذشته آشنا می‌سازد و همچنین روشن خواهد ساخت که بسیاری از

سیستمها، نهادها، قوانین و اصولی که امروزه بعنوان دستاوردهای غربی به کشورهای مختلف از جمله به کشور ما وارد می‌شود؛ عمدتاً دارای ریشه‌های عمیق تاریخی در فرهنگ و مذهب خودمان است. برای مثال بسیاری از قوانین و مقرراتی که امروزه مشاغل حساسی نظیر قضاوت و طبابت و حکومت ملزم به رعایشان هستند؛ در قرون گذشته میان مسلمانان شناخته شده بوده و رعایت می‌شده است.

از جمله این متون و کتب، می‌توان به کتاب قابوسنامه اشاره نمود که در سال ۴۷۵ هجری به وسیله امیر عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر بن وشمگیر بن زیار از شاهزادگان آل زیار به رشته تحریر درآمده. خاندان آل زیار در قرون چهارم و پنجم هجری در شمال ایران خصوصاً در گرگان، طبرستان، گیلان، دیلمستان، رویان، قومس، ری و جبال حکمرانی داشتند. مؤلف کتاب، از دختر سلطان محمود غزنوی پسری به نام گیلانشاه داشته و این کتاب را با عنوان «نصیحت‌نامه» خطاب به وی و برای او نوشته است. برخی معتقدند که چون سلجوقیان بر گرگان و سایر نقاط ایران استیلا یافتند، این خاندان دیگر سلطنتی نداشتند و مؤلف فارغ از مسائل کشورداری و سیاسی به پند و اندرز پسرش گیلانشاه پرداخته است. از سوی دیگر عده‌ای از مورخان اعتقاد دارند که امیر و پسرش هر دو به حکومت رسیده ولی حکومت آنها تنها به ناحیه کوهستان محدود بوده است.^(۲)

به هر حال، کتاب قابوسنامه در چهل و چهار باب تدوین شده است که صرف‌نظر از پندها و اندرزها و نصایح اخلاقی آن، از خلال نثر روان و شیوای مؤلف، می‌توان به اوضاع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی آن عصر دست یافت. اهمیت کتاب از لحاظ انعکاس اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن دوره تاریخی، تاحدی است که ملک‌الشعرای بهار در کتاب سبک‌شناسی خود از آن بعنوان «مجموعه تمدن اسلامی پیش از مغول» نام می‌برد.^(۳) نویسنده کتاب، مردی دانشمند و مطلع به بیشتر فنون زمان خود بوده و این وسعت اطلاعات باعث شده که وی بتواند به مباحث مختلف وارد شود و این مسائل را با نثری ساده و روشن بیان نماید. وی قصد تربیت فرزندش، این کتاب را نوشته و در آن همه رسوم اجتماعی اعم از لشکرکشی، مملکتداری، تجارت، سیاست و نیز علوم و فنون متداول زمان خود را مورد بحث قرار داده است و به همین دلیل، این

کتاب حاوی اطلاعات متنوعی در زمینه‌های گوناگون می‌باشد و همچنین به بیان فرهنگ و آداب و رسوم و شرایط اجتماعی ایرانیان در قرن پنجم هجری پرداخته است.

۲- روش پژوهش (Research Methodology):

روش پژوهش به این ترتیب بوده است که پس از مطالعه متن کتاب و مقابله دو نسخه با تصحیح‌های متفاوت (تصحیح سعید نفیسی و دکتر غلامحسین یوسفی)، سعی شده است که مباحث اجتماعی پراکنده در ابواب مختلف کتاب (تصحیح دوم) یادداشت برداری و استخراج گردد و مطالب براساس طبقه‌بندیهای مختلف موضوعی، مشخص و مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داده شوند. برای مثال مسائلی که به ازدواج و خانواده یا جامعه‌شناسی کار و شغل و یا سلسله‌مراتب و طبقه‌بندی اجتماعی و همچنین تحرک اجتماعی مربوط می‌شوند؛ هرکدام در جای خود مورد نظر و بحث قرار گرفته‌اند. روش کار نیز چنین بوده است که پس از بحث مختصری درخصوص نظریات مؤلف، شواهدی از متن کتاب با ذکر دقیق منبع آورده شده است. این روش از لحاظ نظم بخشیدن به برداشتها از متن کتاب و نیز امکان دقت و موشکافی در صحت استنباطها و نتیجه‌گیریها، بهترین شیوه عملی می‌باشد.

۳- طرح مسأله:

۳-۱- جهان‌بینی (Cosmology):

مؤلف، نحوه آفرینش و نظم موجود در جهان را چنین بیان می‌کند: «بلی چون کار بر موجب حکمت بود؛ بی‌واسطه هیچ پیدانکرد و واسطه را سبب کون و فساد کرد، زیرا که چون واسطه برخیزد شرف و منزلت تربیت برخیزد و چون تربیت و منزلت نبود نظام نبود و فعل را از نظام لایب بود، پس واسطه نیز لایب بود و واسطه پدید کرد تا یکی قاهر بود و یکی مقهور، یکی روزی خوار بود و یکی روزی پرور، و این دویی بر یکی ایزد تعالی گواست»^(۴) وی نظم و سلسله‌مراتب طبیعی و اجتماعی را از ارکان نظام خلقت و دلیل توحید می‌داند و حتی وجود طالع و اثر ستارگان در زندگی بشر را چیزی جز واسطه خواست و رحمت خداوند نمی‌داند. «اگر ستاره داد ندهد تاوان بر ستاره منه، ستاره از داد

و دیداد همچنان بی آگاهی است که زمین از بر دادن»^(۵).

۲-۳- گروه‌های اجتماعی (Social groups):

الف. گروه مرجع (Reference group): با مطالعه کتاب و بررسی آن چنین برمی آید که مؤلف به وجود گروه‌های اجتماعی و از جمله گروه مرجع و تمایل مردم به همانندسازی با برخی افراد و گروه‌ها واقف بوده است. چنانکه می‌گوید: «... و دیگر معلوم همه دانایان آن است که هر کس که خواهد که هم طبع گروهی گردد؛ صحبت با آن گروه باید کردن، چون کسی خواهد که بدبخت و شقی گردد باید با بدبختان و شقیان صحبت کند و آن کس که نیکبختی و دولت جوید؛ متابع دولت خدا باشد»^(۶).

ب. گروه ثانویه (Secondary group): مؤلف به گسترش روابط اجتماعی به خارج از نهادها و گروه‌های نخستین از جمله خانواده و خویشاوندان معتقد بوده و گسترش اینگونه ارتباطات را مورد تأکید قرار می‌دهد. وی در این باره می‌گوید: «بدان ای پسر که مردمان تازنده باشند ناگزیر باشد از دوستان که مرد اگر بی برادر باشد به که بی دوست، از آنچه حکیمی را پرسیدند که دوست بهتر یا برادر؟ گفت: برادر هم دوست به ... و عادت کن هر وقت دوستی گرفتن ازیرا که با دوستان بسیار، عیبهای مردم پوشیده شود و هنرها گستریده گردد»^(۷). وی سپس به دایره دوست‌گزینی و تعیین حدود عرفی گسترش روابط اجتماعی می‌پردازد و تأکید می‌کند که این دوستها باید در درون قالب طبقات اجتماعی باشند. خصوصاً دوستی درآویش با توانگران منع شده است^(۸). این گسترش روابط به حیطة همسایگان و هم‌محلیها نیز کشیده می‌شود، هر فرد باید با مردم محله، نیکورفتار باشد، به عیادت بیماران و عزاداران برود و در غم و شادی آنها شریک باشد^(۹).

ج. گروه‌های سنی و جنسی (Age and Sex groups): براساس طرز تفکر نویسنده، پسران نقش فعال تولیدی دارند و دختران نقش منفعل و بدون بازده، بنابراین هر یک از دو جنس دوگانه، تربیت خاص خود را می‌طلبند تا آنها را برای پذیرش نقشهای اجتماعی خاص خود آماده نماید. مؤلف در این خصوص چنین می‌گوید: «اگر پسریت آید ای پسر اول چیزی باید نام خوش بر او نهی ... و چون بزرگتر شود اگر رعیت باشی، وی را پیشه‌ای بیاموزی و اگر اهل سلاح باشی به معلم سلاح دهی تا سواری و سلاح شوریدن بیاموزد و بداند که به هر سلاحی کار چون باید کردن ... اگر دخترت باشد وی را به دایگان میستور

سپار و نیکو پرور و چون بزرگ شود به معلم ده تا نماز و روزه و آنچه در شریعت است بیاموزد. اما تا در خانهٔ توست مادام بر وی به رحمت باش که دختران اسیر پدر و مادر باشند، که پسران اگر پدر ندارند ایشان به طلب شغلی توانند رفت و خویشان بتوانند داشت، دختر بیچاره بود آنچه داری اول در وجه برگ وی کن و شغل وی بساز...»^(۱۰) وی سپس به طبقه‌بندی افراد براساس سن می‌پردازد. مردم را به دو گروه سنی جوانان و پیران تقسیم می‌کند و ویژگیهای خاصی را برای هر یک برمی‌شمارد. از سوی دیگر وی مسائلی همچون هنر و تغذیه را نیز به گروههای سنی و یا گروههای شغلی و حرفه‌ای خاص نسبت می‌دهد. مثلاً برای سازهای مختلف، تقسیم‌بندی خاصی را در نظر می‌گیرد که ذیلاً به آن اشاره خواهد شد:

۱- دستان خسروانی خاص مجلس ملوک

۲- سرود مخصوص پیران و خداوندان جدّ (ساخته دست گبران)

۳- شعرهای سبک برای جوانان

۴- ترانه خاص کودکان و زنان که لطیف طبع‌ترند

۵- دوبیتیهای ماوراءالنهر خاص سپاهیان و عیارپیشگان^(۱۱)

۳-۳- طبقات اجتماعی (Social Classes):

امیر عنصرالمعالی براساس واقعیات موجود در جامعهٔ زمان خود و به کمک موقعیتهای مختلف اقتصادی، جامعه را به دو طبقهٔ جداگانه تحت عنوان طبقهٔ اشراف و طبقهٔ تهیدستان تقسیم می‌کند و وظایف و تکالیف هر گروه را مشخص می‌نماید. وی همچنین از طبقهٔ بالای جامعه، تحت عناوین «توانگران، خداوندان ساز، منعمان و...» نام می‌برد و از طبقهٔ پایین با عناوین «تهیدستان، درویشان و...» یاد می‌کند. وی آداب و رسوم، شیوهٔ عمل، تفریحات و حتی انجام فرایض دینی را براساس طبقهٔ اجتماعی دسته‌بندی می‌کند. بنابراین طبقه از نظر او عبارت است از مردمی که از جهت منزلتهای مالی و درآمدی شبه یکدیگر باشند. به متن زیر توجه فرمایید. «بدان ای پسر! که خدای عز و جل دو فریضه پیداکرد از بهر منعمان و بندگان خاص و آن حج است و زکوة و فرمود تا هر که را ساز بود خانهٔ او زیارت کند و آنان را که ساز ندارند؛ نفرمود. نبینی که در دنیا معاملهٔ درگاه پادشاه هم خداوندان ساز توانند کرد»^(۱۲).

نویسنده عقیده دارد که این تفکیک طبقاتی براساس مشیت و خواست پروردگار پدید آمده: «... و خدای تعالی تقدیر کرد تا گروهی درویش باشند و گروهی توانگر و توانا بود بدان که همه را توانگر کردی و لکن دو گروه از آن کرد تا منزلت و شرف بندگان پدید شود، و برتران از فروتران پیدا شوند».^(۱۳) در ادامه تحلیلش از فقر، عوامل اجتماعی و سیاسی را نادیده گرفته و سبب و علت درویشی را اسراف می‌داند.^(۱۴)

وی نگرش عوام را به طبقه اشراف و نیز طبقه پایین جامعه بیان نموده و معتقد است که منعمان بدون اینکه هیچگونه نفعی برای عوام داشته باشند؛ مورد علاقه آنها هستند اما نیازمندان فقط به دلیل عدم توان مالی، در چشم عوام خوار و ذلیل هستند.^(۱۵)

وی آموختن حرفه و پیشه را خاص فقرا و طبقات پایین جامعه می‌داند (جهت کسب درآمد و معیشت)، در حالیکه برای فرزندان خواص، آموزش هنر را پیشنهاد می‌کند: «... که فرزندان مردمان خاصه را به از هنر و ادب و فرهنگ نیست و فرزندان عامه را میراث به از پیشه نیست. هرچند پیشه نه کار کودکان محتشمان است، هنر دیگر است و پیشه دیگر».^(۱۶) پس هر طبقه اجتماعی مشاغل، پیشه‌ها و هنرهای خاص طبقه خویش را می‌آموخته (مفهوم طبقه بسته). فرزند رعیت، پیشه می‌آموخته و فرزند سپاهی، سواری و فنون استفاده از اسلحه.^(۱۷) طبقه منعمان حتی از نظر فعالیت روزانه و همچنین گذران اوقات فراغت نیز از بقیه مردم متمایز بوده‌اند، مثلاً خواب نیمروز فقط خاص این طبقه بوده است.^(۱۸) وی زمانیکه به نهادهای ثانویه، خصوصاً نهاد تفریحی اشاره می‌کند، چون خود او از خاندان سلطنتی و طبقه اشراف بوده، به تفریحاتی می‌پردازد که خاص این طبقه است. برای مثال تفریحاتی مانند نرد و شطرنج و شکار و چوگان را مطرح می‌نماید. بدان که بر اسب نشستن و به نخچیر رفتن و چوگان زدن کار محتشمان است، خاصه به جوانی».^(۱۹) همچنین در ادامه بحث می‌گوید: «هفته هفت روز بود: دو روز به نخچیر رو و روزی ... و روزی دو به کدخدایی خویش مشغول گرد».^(۲۰)

چنانکه ملاحظه می‌شود؛ مؤلف گذران اوقات و فعالیت‌های روزمره و تفریح و سرگرمی را از دید طبقه‌ای خود مورد بررسی قرار می‌دهد. وی همچنین امور مجردی مانند زمان را هم از دیدگاه طبقه اجتماعی تبیین می‌نماید. از نظر او مردم عادی و عامی به وقت و تقسیم زمان توجهی نمی‌کنند، بلکه بزرگان و خردمندان، وقت را به بیست و چهار

ساعت تقسیم کرده تا کارها به هم درنیامیزد و امور بر نظم و نسق پیش برود. (۲۱)

۳-۴- پایگاه اجتماعی (Social Status):

پایگاه اجتماعی مورد نظر مؤلف، به وسیله طبقه اجتماعی (درآمد و شغل، شاخصهای آن هستند) و نیز انتسابهای خانوادگی تعریف می شود. وی بر پایگاه انتسابی و محول اشاره می نماید، چنانکه می نویسد: «مردم اصیل و نسب اگر چه بی هنر باشند از روی اصل و نسب از حرمت داشتن مردم بی بهره نباشند». (۲۲)

ولی در عین حال به پایگاههای اکتسابی و محقق نیز توجه دارد. اگر چه معتقد است که پایگاه اکتسابی و پایگاه انتسابی در کنار هم معنای حقیقی می یابد. «بزرگی خرد و دانش راست نه گهر و تخمه را و بدان نام که مادر و پدر نهد همداستان مباش که آن نام نشانی باشد. نام آن باشد که تو به هنر بر خویشتن نهی تا از نام جعفر و زید و عمرو و عثمان و علی به استاد و فاضل و حکیم اوفتی که اگر مردم را با گوهر اصل، گوهر هنر نباشد؛ صحبت را نشاید». (۲۳)

۳-۵- تحرک اجتماعی (Social mobility):

مؤلف در لابلای نوشته ها و پند و اندرزهای خویش، هم به تحرک اجتماعی و هم به تحرک مکانی و جغرافیایی اشاره می کند. چنین به نظر می رسد که از دید او مشاغل، نقشها و پایگاههای اجتماعی مكتسب و محقق بوده و مردم با آزادی می توانسته اند به پایگاهها و مشاغل بالاتر صعود کنند. چنانکه از قول انوشیروان می گوید: «ناداتر از آن مردم نبود که کهنتری را به مهتری رسیده بیند، همچنان به وی به چشم کهنتری نگرد». (۲۴)

وی همچنین تحرک مکانی و جغرافیایی را که امروزه بعنوان یکی از ویژگیهای جوامع صنعتی محسوب می شود؛ بعنوان یکی از عوامل بهبود اوضاع فردی و همچنین یکی از علل تحرک اجتماعی مورد توجه قرار می دهد. به عقیده او، زاد و بود و مملکت شخص، همانجایی است که نظام کار خویش بیند و آنجا را بعنوان وطن خود شناسد که نیکویی کارش در آنجا باشد. (۲۵) هر زمان که رونق و شکوفایی شغل فرد به حداکثر برسد؛ همانجا غایت حرکت فرد است، باید بر سر همان شغل بماند که طلب بیشی، او را به کهنتری افکند. (۲۶)

وی همچنین در پندی که به مذکران (واعظان) می دهد، یکی از ویژگیهای رونق

کارشان را حرکت مداوم از نقطه‌ای به نقطه دیگر می‌داند. (۲۷) همچنانکه بازرگان با حرکت مداوم خویش از شرق عالم به غرب عالم، موجب رونق اقتصادی زندگی خود و جامعه می‌شود. (۲۸)

در بینش نویسنده، تغییر و تحول، اساس و قانون جهان و جامعه است. (۲۹) انسان برای رسیدن به تکامل باید از مراحل پایین آغاز کرده و به تدریج به مراحل عالیتر برسد. چنانکه می‌گوید: «تا رنج کهنتری بر خویش نهد؛ به آسایش مهتری نرسد». (۳۰)

۶-۳- جامعه‌شناسی کار و شغل (Occupational Sociology):

تقسیم اجتماعی کار و مباحث جامعه‌شناسی کار و شغل، آنچنان جای وسیعی در اندیشه‌های مؤلف در کتاب تحت بررسی دارد که چهارده باب از ابواب کتاب خود را به آیین مباحث اختصاص داده است. وی ابتدا تعریف شغل و هدف استفاده از آن را بطور مختصر چنین بیان می‌نماید: «بدان ای پسر که گفتم اول سخن که از پیشه‌ها یاد کنم؛ غرض پیشه نه دکان‌داری است. هر کاری که مردم کند و بر دست گیرد آن چون پیشه است. باید که آن کار را نیک بدانی و رزیدن تا از آن بتوانی خوردن». (۳۱)

وی معتقد است که پیشه‌ها بطور کلی به سه دسته تقسیم می‌شوند، با به عبارت دیگر، کلیه پیشه‌ها را در سه طبقه می‌توان دسته‌بندی نمود: «یا علمی است که تعلق به پیشه دارد، یا پیشه‌ای که تعلق به علم دارد، یا خود بسر خویش. (۳۲) اما علمی که تعلق به پیشه دارد چون طبیعی و منجمی و مهندسی و مساحی و شاعری و مانند این و پیشه (ای) که تعلق به علم دارد چون خنیاگری و بیطاری و بنایی و کاربرکتی و مانند این». (۳۳) وی سپس به تشریح علم فقه و مفتی دین و مذکر (واعظ) و قاضی و طبیب و خادم پادشاه و بازرگان و نجوم و منجم و دهقانی و خنیاگری و عیاری و شاعری و پیشه‌های دیگر می‌پردازد و کارکردها و شرایط احراز و خصوصیات صاحبان این مشاغل را شرح و بسط می‌دهد.

۷-۳- جامعه‌شناسی سیاسی (Political Sociology):

در حکومت پادشاهی، شخص شاه تصمیم‌گیرنده مطلق و فعال مایشاء است و توده مردم تنها در مسیری که خواسته پادشاه است حرکت می‌کنند. مؤلف در آیین پادشاهی چنین گوید: «اما بر چاکران خویش به رحمت باش و ایشان را از بد نگهبان باش که

خداوندان چون شبان باشند و کهتران چون رمه، اگر شبان بر رمة خویش به رحمت نباشد؛ ایشان را از سباع نگاه ندارد». (۳۴) سپس می‌گوید: «آفریدگار پادشاه را چنان آفریده است که همه را ببیند که به وی حاجتمندند». (۳۵) پس سلطنت امری الهی است و پادشاه باید با قدرت هرچه تمامتر، بر ملت حکم براند و آنها حق ایستادگی در برابر خواسته پادشاه را ندارند. وی در جای دیگری می‌گوید: «همیشه راستگوی باش اما کم خنده و کم گوی باش تا کهتران بر تو دلیر نشوند که گفته‌اند: بدترین کاری پادشاه را دلیری رعیت بی‌فرمانی حاشیت است». (۳۶)

در بیان فلسفه پادشاهی گوید که در صورت، پادشاه و رعیت یکی هستند، فرق آنها در این است که آن یک فرمان می‌راند و این یکی فرمان‌بردار است. (۳۷) پادشاه فقط باید با وزیر مشورت کند اما تصمیم نهایی و رأی آخر با شخص پادشاه است. (۳۸) عفو و تنبیه و مجازات، تخفیف یا تشدید آن فقط و فقط به عهده شاه است و نباید خشم پادشاه را خوار شمرد. (۳۹)

مؤلف که خود پادشاه است لشکر را بعنوان بازوی حکومت و یاریگر شاه در کنترل رعایا می‌داند. همچنین جهت جلوگیری از شورش و طغیان لشکریان، پیشنهاد ایجاد یک لشکر ترکیبی را می‌دهد. لشکری که از اقوام و ملیتهای مختلف تشکیل می‌شود. درست مثل لشکری که در زمان غزنویان وجود داشته است. مقصود او محدود کردن فرصتهای تبانی و همکاری آنها برای براندازی یا اخلال در کار حکومت می‌باشد.

مؤلف، پادشاه را از تقسیم مناصب بین افراد برحسب نسبتهای شخصی نه لیاقتها و شایستگیها منع می‌کند و آن را موجب اخلال در امر مملکتداری می‌داند. (۴۰)

وجود دستگاه عریض و طویل جاسوسی که شخص شاه را از اوضاع و احوال سایر دربارها، لشکر بیگانگان و رعیت و درباریان، خصوصاً وزیر مطلع نماید؛ الزامی است. وی می‌گوید: «وزیر تو آب نخورد که تا تو نه دانی که جان و مال خود بدو سپرده‌ای». (۴۱) وی چند ویژگی برای پادشاه برمی‌شمارد: هیبت، داد، دهش، حفاظ، آهستگی، راست گفتن و معتقد است که اگر پادشاه از اینها دور شود؛ به مستی نزدیک می‌شود و مستی پادشاهی جز خلع از پادشاهی نتیجه‌ای ندارد.

۸-۳- آموزش و پرورش (Education):

در بحث آموزش و پرورش، مؤلف ابتدا تعریفی از دانش ارائه می‌دهد. وی دانش را عبارت از هنر روحانی می‌داند. سپس به بیان معرفت‌شناسی و تاریخ شناخت می‌پردازد و چنین می‌نویسد: «بدان که معرفت را پارسی شناخت است، چنان بود که چیزی از حد بیگانگان در بدو آشنایی آری و پارسی علم دانش بود و حقیقت دانش آن بود که آشنا و بیگانه را در آشنایی و بیگانگی به تمامی بشناسی تا درجات نیک و درجات بد بدانی».^(۴۲) وی در ادامه این بحث می‌گوید: «و چنان دان که تمامی دانش در همه چیزی پنج گونه است: ایشیت و کیفیت و کمیت و لمیت و سبب یعنی که چیستی و چونی و چندی و چرایی و بهانه».^(۴۳) وی سپس به تقسیم عقل می‌پردازد و به دو نوع آن اشاره می‌نماید: «عقل غریزی که خرد است و خداوند آن را عطا می‌کند، عقل مکتسب که دانش است و باید سعی در کسب و جستجوی آن داشت».^(۴۴)

در کتاب مورد بررسی، آموختن هنر همچون دستیابی به گنج است و آموختن دانش، عزت است، (ظاهراً در آن عصر دانش و معرفت به علم دین خلاصه می‌شده است).^(۴۵) حتی علم نجوم شرافت و عزت خود را به خاطر معجزه پیامبر (ص) کسب می‌کند،^(۴۶) (اشاره به شَقَّ الْقَمَر است).

گویا در زمان تألیف کتاب، علم‌آموزی مختص فرزندان خواص بوده و در این راه حتی کودکان را اجبار و تنبیه هم می‌کرده‌اند. اما فرزندان عامه تنها می‌بایستی به آموختن پیشه قناعت کنند.^(۴۷) بعلاوه آموزش و پرورش دختران و پسران با هم متفاوت بوده. نویسنده به وجود صفات ارثی معتقد است چنانکه می‌گوید: «انسان از بدو تولد کلیه صفات، خصوصیات و کیفیات مختص به خود را همراه دارد و آموزش باعث شکوفایی آنها می‌شود».^(۴۸)

۹-۳- نظام خانواده و خویشاوندی (Family and Kinship system):

مؤلف در جامعه عصر خود، مانند همه جوامع سنتی به حفظ روابط خانوادگی و خویشاوندی تأکید می‌کند: «اما رنج هیچ کس ضایع مکن و همه کس را بسزا حق‌شناس باش، خاصه قرابت خویش را چندان کت طاقت باشد و با ایشان نیکویی کن و پیران قبیله خویش را حرمت دار...».^(۴۹) گرچه وی بر این روابط تأکید می‌ورزد اما خود را از

قوم‌مداری و تعصبات کور قبیله‌ای و خانوادگی که از ویژگی‌های بسیاری از جوامع بسته است؛ منع می‌کند. چنانکه می‌گوید: «... ولکن بدیشان مولع مباش تا همچنانکه هنر ایشان می‌بینی عیب نیز بتوانی دید».^(۵۰)

در نگرش مؤلف، ازدواج بعنوان عاملی جهت تحکیم روابط برون‌گروهي، افزایش پیوندها و همبستگیها با سایر خانواده‌ها، عشیره‌ها و قومها محسوب شده و همچنین بعنوان عامل برقراری روابط حسنه و بازدارنده از قهر و غلبه معرفی شده است. «اما اگر پسر رازن همی دهی و اگر دختر راشوی دهی با خویشاوندان خویش وصلت مکن و زن از بیگانگان خواه که با قرابات خویش اگر وصلت کنی و اگر نکنی ایشان خود خون و گوشت تو اند، پس زن از قبیله دیگر خواه تا قبیله خویش را به دو قبیله کرده باشی و بیگانه را خویش گردانیده تا قوت تو یکی دو باشد و از دو جانب ترا معونت کنان باشند».^(۵۱)

وی طبق شرایط جامعه عصر خویش، به مردسالاری در خانواده، سخت‌پایند بوده و پس از توصیف همسر ایده‌آل می‌گوید: «اگر چه زن مهربان و خوبری و پسندیده تو باشد، تو یکباره خویشان را در دست او منه و زیر فرمان او مباش که اسکندر را گفتند که: «چرا دختر دارا را به زنی نکنی که بس خوب است؟» گفت: «سخت زشت باشد که چون ما بر مردان جهان غالب شدیم زنی بر ما غالب شود».^(۵۲) وی همچنین می‌گوید: «کدخدای رود باید و کدبانو بند»^(۵۳) اما نه چنانکه چیزی تو را در دست گیرد و نگذارد که تو بر چیز خویش مالک باشی که آنکه تو زن او باشی نه او زن تو».^(۵۴) چنانکه ملاحظه می‌شود؛ در مطلب فوق، نوع و تقسیم کار زن و مرد در درون خانواده مشخص می‌گردد. ظاهراً مدیریت درون خانه به عهده زن است و همچنین اختیار مخارج و هزینه‌های جاری خانواده به صورت محدود در دست اوست. مؤلف ظاهراً به ازدواجهای از نوع فرودست همسری و یا ناهمسان همسری از لحاظ طبقه‌ای معتقد بوده است، چنانکه گوید: «اما زن محتشمت‌تر از خویش نخواه».^(۵۵) وی در همین مورد می‌گوید: «اما باید که داماد از تو فروتر بود، هم به نعمت و هم به حشمت، تا وی به تو فخر کند نه تو به وی، تا دخترت به راحت و باستر و بزرگی زید».^(۵۶)

به نظر می‌رسد که در عصر مورد نظر، دادن جهیزیه و مال به دختر رسم پسندیده‌ای بوده است، اما گرفتن مهریه و شیربها و اخذ هر نوع وجهی در قبال شوهر دادن دختر از

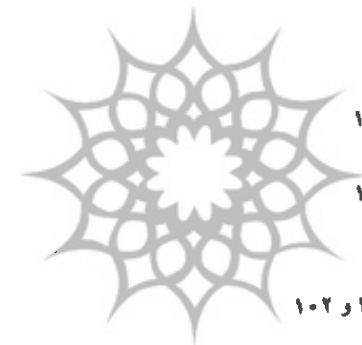
سوی خانوادهٔ عروس رسم پسندیده‌ای نبوده است. وی در این خصوص می‌نویسد: «و چون چنین آمد که گفتیم از وی چیزی بیشتر مطلب و دختر فروش مباش که او خود اگر مردم باشد مروت خویش به جای آرد. تو آنچه داری بذل کن و دختر خود را در گردن وی کن.» (۵۷)

پیوست:

- ۱- ریتزر جورج. ترجمه محسن ثلاثی. نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر. چاپ اول ۱۳۷۴. انتشارات علمی تهران. صفحه ۸.
- ۲- امیر عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار. نصیحت‌نامه معروف به قابوسنامه به تصحیح سعید نفیسی با مقدمه و مقابلهٔ حسین آهی. چاپ پنجم. کتابفروشی فروغی. مقدمه. الف. ۱۳۶۲.
- ۳- همان
- ۴- امیر عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار. درس زندگی یا گزیده قابوسنامه به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی. چاپ سوم. انتشارات سخن. باب دوم. ۱۳۷۴. صفحه ۲۷.
- ۵- باب دوم، ص ۲۷
- ۶- باب سوم، ص ۳۰
- ۷- باب بیست و هشتم، ص ۱۰۷
- ۸- باب بیست و چهارم، ص ۹۷
- ۹- باب بیست و پنجم، ص ۹۸
- ۱۰- باب بیست و هفتم، ص ۱۰۴
- ۱۱- باب هفدهم، ص ۸۴
- ۱۲- باب چهارم، ص ۴۲
- ۱۳- باب چهارم، ص ۴۴
- ۱۴- باب بیست و یکم، ص ۹۱
- ۱۵- همان
- ۱۶- باب بیست و هفتم، ص ۱۰۳
- ۱۷- همان
- ۱۸- باب هفدهم، ص ۸۳
- ۱۹- باب هیجدهم، ص ۸۴
- ۲۰- همان
- ۲۱- باب دهم، ص ۶۳
- ۲۲- باب ششم، ص ۳۷
- ۲۳- باب ششم، ص ۳۸
- ۲۴- باب هشتم، ص ۵۵
- ۲۵- باب نهم، ص ۶۲
- ۲۶- همان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

- ۲۷- باب سی و یکم، ص ۱۲۴
 ۲۸- باب سی و دوم، ص ۱۲۸
 ۲۹- باب هشتم، ص ۵۴
 ۳۰- باب سی و هفتم، ص ۱۵۵
 ۳۱- باب سی و یکم، ص ۱۲۵
 ۳۲- منظور پیشه‌ای مستقل است.
 ۳۳- باب سی و یکم، ص ۱۲۴
 ۳۴- باب چهل و دوم، ص ۱۷۵
 ۳۵- باب سی و هفتم، ص ۱۵۵
 ۳۶- باب چهل و دوم، ص ۱۷۴
 ۳۷- باب بیست و پنجم، ص ۹۸
 ۳۸- باب ششم، ص ۴۶ و باب چهل و دوم، ص ۱۷۵
 ۳۹- باب چهل و دوم، ص ۱۷۷
 ۴۰- همان
 ۴۱- باب چهل و یکم و چهل و دوم
 ۴۲- باب چهل و چهارم، ص ۱۹۵
 ۴۳- همان
 ۴۴- باب چهل و چهارم، ص ۱۹۹
 ۴۵- باب سی و یکم، ص ۱۲۲
 ۴۶- باب سی و سوم، ص ۱۴۱
 ۴۷- باب بیست و هفتم، صص ۱۰۳ و ۱۰۲
 ۴۸- همان، ص ۱۰۳
 ۴۹- باب ششم، ص ۴۱
 ۵۰- همان
 ۵۱- باب بیست و هفتم، ص ۱۰۳
 ۵۲- باب بیست و ششم، ص ۹۹
 ۵۳- یعنی شوهر به منزله رود باید بخشنده و سودرسان باشد و زن مانند بندی مانع طغیان او.
 ۵۴- باب بیست و ششم، ص ۹۹
 ۵۵- همان
 ۵۶- باب بیست و هفتم، ص ۱۰۶
 ۵۷- همان



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی